

(چالش‌ها، فرصت‌ها، راهکارها)

مهلت دریافت آثار و ایده‌های نوآورانه:

۱۴ بهمن ۱۴۰۴ و زمان برگزاری: بهار ۱۴۰۵

تعمق در چالش‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی شناخت فضایی در علوم جغرافیایی و نحوه تأثیر گذاری این چالش‌ها بر طراحی پژوهش‌ها و رویکردهای گوناگون مطالعاتی

نوید مشتاقی ۱، فاطمه سارانی ۲، مریم نارویی ۳

۱- دانشجوی دکترای جغرافیا و برنامه ریزی شهری

۲- دانشجوی دکترای جغرافیا و برنامه ریزی شهری

۳- دانشجوی دکترای جغرافیا و برنامه ریزی شهری

نتایج و بحث

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که شناخت فضایی در علوم جغرافیایی با چند چالش اساسی مواجه است. نخست آنکه در بسیاری از پژوهش‌ها، فضا همچنان به صورت یک واقعیت عینی، ثابت و قابل اندازه‌گیری فرض می‌شود؛ در حالی که در رویکردهای انتقادی و تفسیری، فضا به عنوان پدیده‌ای پویا، رابطه‌مند و وابسته به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی فهم می‌شود. این تفاوت در تلقی از فضا، مستقیماً بر طراحی پژوهش اثر می‌گذارد، زیرا پژوهشگری که فضا را صرفاً یک پدیده قابل سنجش بداند، عمدتاً به سراغ داده‌های کمی و تحلیل‌های آماری می‌رود؛ اما اگر فضا را معنادار و برساخته بداند، ناگزیر به استفاده از روش‌های کیفی، تحلیل گفتمان یا رویکردهای ترکیبی خواهد بود.

چالش معرفت‌شناختی مهم دیگر، مسئله اعتبار شناخت فضایی است. از آنجا که داده‌های فضایی همیشه در زمینه‌ای خاص تولید می‌شوند، تعمیم‌پذیری آنها محدود به شرایط اجتماعی، تاریخی و مکانی مشخص است. به همین دلیل، پژوهشگر جغرافیا باید نسبت به پیش‌فرض‌های نظری خود و نیز نسبت میان مشاهده، تفسیر و نتیجه‌گیری آگاه باشد. در غیر این صورت، امکان دارد پژوهش به سمت تقلیل‌گرایی حرکت کند و بخش مهمی از پیچیدگی‌های معنایی و انسانی فضا نادیده گرفته شود. در مجموع، یافته‌ها حاکی از آن است که کیفیت پژوهش جغرافیایی به میزان هم‌خوانی میان موضع فلسفی پژوهشگر، پرسش تحقیق، روش انتخابی و نوع تحلیل وابسته است. بنابراین، شناخت فضایی زمانی به نتایج عمیق‌تر و معتبرتر منجر می‌شود که پژوهشگر از ابتدا نسبت به مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مطالعه خود آگاه باشد.

پیشنهادها

- 1) در پژوهش‌های جغرافیایی، مبانی فلسفی و نظری تحقیق پیش از انتخاب روش به‌طور دقیق مشخص شود.
- 2) برای فهم بهتر ابعاد چندگانه فضا، از رویکردهای ترکیبی کمی و کیفی استفاده شود.
- 3) آموزش مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در برنامه‌های تحصیلات تکمیلی جغرافیا تقویت شود.
- 4) پژوهشگران در کنار تحلیل داده‌های فضایی، به زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و ادراکی تولید فضا نیز توجه کنند.
- 5) در مطالعات آینده، نسبت میان «فضا به عنوان واقعیت» و «فضا به عنوان تجربه» به صورت تطبیقی و انتقادی بررسی شود.

منابع

1. ابطحی، س.، و همکاران. (۱۳۹۵). روش‌شناسی پژوهش‌های علمی. تهران: انتشارات کتاب کوثر.
2. حافظ‌نیا، م. ر. (۱۳۹۳). مبانی و اصول تحقیق در علوم جغرافیایی. تهران: انتشارات سمت.
3. رزانی، م. (۱۳۸۸). فلسفه علم اقتصاد. تهران: نشر اقتصاد ایران.
4. تقی‌زاده، ا. (۱۳۸۴). مبانی و چکیده فلسفه علم. تهران: انتشارات سمت.

چکیده

شناخت فضایی در علوم جغرافیایی از مباحث بنیادین و در عین حال پیچیده‌ای است که فهم آن صرفاً در چارچوب توصیف مکان، فاصله یا الگوهای مکانی ممکن نیست. این نوع شناخت در لایه‌ای عمیق‌تر با پرسش‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی گره خورده است؛ پرسش‌هایی درباره اینکه فضا چگونه شناخته می‌شود، چه ماهیتی دارد، و نسبت آن با تجربه، ادراک و تفسیر انسانی چیست. در واقع، فضا در جغرافیا نه فقط یک واقعیت عینی و قابل اندازه‌گیری، بلکه در بسیاری از رویکردها یک امر رابطه‌مند، اجتماعی و تا حدی برساخته نیز تلقی می‌شود. این پژوهش با هدف بررسی همین تنش‌های نظری، تأثیر آنها را بر طراحی پژوهش‌های جغرافیایی، انتخاب روش تحقیق و نحوه تفسیر داده‌ها تحلیل می‌کند. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه و تحلیل منابع کتابخانه‌ای است. نتایج نشان می‌دهد که هرگونه غفلت از مبانی فلسفی شناخت فضایی می‌تواند به انتخاب‌های روش‌شناختی ناهماهنگ و تفسیرهای تقلیل‌گرایانه منجر شود. بر این اساس، پژوهش حاضر بر ضرورت توجه هم‌زمان به ابعاد عینی و ذهنی فضا و نیز به کارگیری رویکردهای ترکیبی و تأمل‌محور در مطالعات جغرافیایی تأکید دارد.

مقدمه

فضا در علوم جغرافیایی یکی از اساسی‌ترین مفاهیم است و بخش مهمی از تحلیل‌های جغرافیایی بر فهم سازمان فضایی پدیده‌ها، روابط مکانی و الگوهای پراکندگی استوار است. با این حال، مفهوم فضا در طول تحول اندیشه جغرافیایی از یک ظرف خنثی و ایستا به پدیده‌ای پیچیده، چندلایه و معنادار تبدیل شده است. همین تحول سبب شده است که شناخت فضایی به مسئله‌ای صرفاً فنی یا توصیفی محدود نباشد، بلکه ابعاد نظری و فلسفی آن نیز به‌طور جدی مورد توجه قرار گیرد. در این میان، پرسش اصلی آن است که آیا فضا را باید واقعیتی مستقل از ذهن انسان دانست یا آن را محصول روابط اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و ادراکی تلقی کرد؟ از منظر معرفت‌شناختی، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به شناخت معتبر از فضا دست یافت و تا چه اندازه می‌توان به عینیت داده‌های فضایی اعتماد کرد. از منظر هستی‌شناختی نیز این مسئله مطرح است که فضا اساساً چه ماهیتی دارد و آیا می‌توان آن را همچون یک موجودیت ثابت و مستقل فهم کرد یا باید آن را در پیوند با تجربه زیسته و کنش انسانی در نظر گرفت. این دو سطح از پرسش‌ها در عمل بر طراحی پژوهش، انتخاب روش، نوع داده‌ها و نحوه تحلیل و تفسیر نتایج اثر می‌گذارند. بنابراین، بررسی چالش‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی شناخت فضایی می‌تواند به روشن‌تر شدن مبانی نظری پژوهش‌های جغرافیایی و ارتقای کیفیت مطالعات این حوزه کمک کند.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع توصیفی - تحلیلی است و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی منابع نظری مرتبط انجام شده است. در این روش، ابتدا مفاهیم کلیدی مانند شناخت فضایی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در چارچوب علوم جغرافیایی بررسی شده و سپس دیدگاه‌های مختلف درباره ماهیت فضا و نحوه شناخت آن تحلیل شده‌اند. همچنین، تلاش شده است نسبت میان این مبانی نظری با طراحی پژوهش‌های جغرافیایی، انتخاب رویکردهای کمی و کیفی، و شیوه اعتباربخشی به داده‌ها مورد توجه قرار گیرد.

در واقع، روش تحقیق حاضر بیشتر بر تحلیل مفهومی و تبیینی استوار است تا سنجش تجربی یک متغیر خاص. به همین دلیل، منابع فارسی و لاتین مرتبط با فلسفه جغرافیا، روش‌شناسی پژوهش و نظریه‌های فضایی به صورت هدفمند مرور و مقایسه شده‌اند. این رویکرد امکان می‌دهد تا به جای تمرکز صرف بر نتایج داده‌محور، بر پیش‌فرض‌های نظری و فلسفی نهفته در پس پژوهش‌های جغرافیایی نیز تأکید شود. از این منظر، پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که طراحی تحقیق در جغرافیا زمانی دقیق‌تر و معتبرتر خواهد بود که از همان آغاز بر مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی روشن و منسجم استوار باشد.